درس ششصد و شصت و سوم

مبهم بودن جنس

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

روش مرحوم آخوند به‌طورکلی در بیان مسائل و در ثبت مطالب

روش مرحوم آخوند به‌طورکلی در بیان مسائل و در ثبت مطالب به این کیفیت است که آن مطلب اساسی و مقصدی که مورد نظرشان است را ابتدائاً بیان نمی‌کنند، بعد کم‌کم وقتی که وارد بحث می‌شوند نسبت به آن مطلبی که مورد نظر است، خود را نزدیک می‌کنند. تمام مطالبی که در مورد جنس و فصل ذکر شد و کیفیت بیان مسئله، کیفیت بیان جنس و أخذ جنس و فصل در حد موجودات، برای رسیدن به این مسئله و نکته است که این مسئلهٔ «لا یَصدُرُ عَنِ الواحد إلّا الواحد» و قضیهٔ «لا تکرار فی التّجلی» که مطلب معروف و مشهوری در بین فلاسفه و عُرفا است جایگاه خودش را پیدا کند و اینکه ما در بین اشیاء مشترکاتی می‌بینیم این مشترکات و متمایزات از چه مبدأیی نشئت پیدا می‌کند. بالأخره هر چیزی که در این عالم ظهور و بروز پیدا می‌کند یک مبدأ ظهور دارد آن مبدأ ظهورِ این مشترکات و متمایزات چیست؟

این کیفیت بحث بود که تابه‌حال مرحوم آخوند مطرح کردند و صحبت به اینجا رسید که جنس فی‌حدّنفسه یک ماهیت متحصّلهٔ متقوّم بالذات نیست. جنس یک ماهیت مبهمه است و گرچه انسان و ذهن برای آن ماهیت مبهمه صورت و حقیقتی را تصویر می‌کند منتها صحبت در این است که ظهور و بروز آن حقیقت به‌واسطهٔ فصل است، خود او توان و یارایی و قدرت اینکه بتواند در خارج بدون فصل ظهور پیدا بکند را ندارد. در این قضیه مثال‌های زیادی خدمت دوستان عرض شد که به‌طورکلی در هر مسئله‌ای و در هر شیئی از اجناس و طبایع ما این مطلب و این حقیقت را مشاهده می‌کنیم. مثلاً برنج یک طبیعتی است که این طبیعت دارای انواع مختلف است و دارای خصوصیات مختص به خود و خصوصیات مشترک است ولی وقتی که گفته می‌شود: «برنج»، این برنج بدون اینکه در تحت یکی از انواع خاصهٔ خودش بخواهد ظهور پیدا بکند حقیقت دیگری ندارد.

بله، ما خیلی در اینجا قائل به تسامح بشویم فقط می‌توانیم بگوییم: طلبی را که ممکن است فردی از فرد دیگر در تحصیل این طبیعت نوعیه داشته باشد آن طلب طلبی است که فی ضمن أیّ فردٍ کان تحقق پیدا می‌کند

ولکن آن طلب و شیء خارجی بدون فردی، نه در ضمن این نوع و نه در ضمن نوع دیگر و نه در ضمن حتی خرد و شکسته بخواهد تحقّق پیدا بکند محال است. این ادراکی را که ذهن از این طبیعت مشترک می‌کند گرچه یک صورت ذهنی دارد ولی صحبت در بروز و ظهور خارجی اوست و همیشه فلسفه از تعیّن و تکوّن اشیاء صحبت می‌کند نه‌اینکه اصلِ حقیقت او برگشت به آن مدرکاتِ انسان بدون توجه به آن وجود خارجی و براساس اعتبار باشد. براساس اعتبار، در فلسفه هیچ‌گاه حکم به یک برنج ابهامی و اجمالی نمی‌شود. تصویر ذهنی است که منتزع از آن تعیّن خارجی است و در آن تصویر صحبت از آن تعیّن خارجی می‌کند.

ملاک و میزان برای فهم و دانایی و معرفت نسبت به حقایق اشیاء

ملاک و میزان برای آن فهم و دانایی و معرفت ما نسبت به حقایق اشیاء عبارت از همان وجود خارجی اشیاء است. براساس آن ملاک، ذهن از آن یک انتزاعات و اعتبارات و استخراجاتی دارد؛ براساس آن امر خارجی.

حالا صحبت در این است که این تصویری را که ذهن از آن مبدأ خارجی می‌کند این تصویر در انطباق با آن مبدأ خارجی چقدر می‌تواند منطبق باشد و منطبَقٌ علیه این تصویر ذهنی جنسیه، در ذهن با آن امر خارجی در چه محدوده‌ای است؟! بزنگاه مطلب در این فصلی که خیلی هم مرحوم آخوند روی این فصل حساب باز کرده‌اند و من به نظرم رسید که اگر بخواهیم وارد این بشویم خیلی بیش از این روزها وقت می‌گیرد ولی علیٰ‌کلّ‌حال گفتیم که فعلاً خدا بزرگ است تا ببینیم این مطلب به کجا می‌رسد ...، آن نکته‌ای که مرحوم آخوند به آن می‌خواهند برسند مطلبی است که ابتدئاً عرض کردیم که مسئلهٔ لا تکرار فی التجلی و مسئلهٔ کیفیت تصویر اضافهٔ اشراقیه و کیفیت جنبهٔ ربطی حقایق اشیاء با مبدأ هستی، آن مقصد و هدف را ایشان پیگیری می‌کنند و از این طریق، طریقِ ورود، کیفیت استخراج و انتزاع جنس از مبادی خودش و از ماده و کیفیت انتزاع فصل از صورت می‌خواهند مطلب را به آن طرف سوق بدهند و مسئله را به آنجا بکشانند.

آنچه را که تابه‌حال ما می‌پنداشتیم که جنس یک امر حقیقی و متأصل است این را باید به کناری بگذاریم و به این مطلب باید ملتزم بشویم که جنس عبارت از یک صورت ذهنیهٔ مشترک و مبهم است که هیچ تعینی برای او در خارج غیر از خود ظهور آن فصل نیست یعنی شما وقتی می‌گویید: گندم، برنج، عدس، ماش و امثال‌ذلک این اشیایی که دارید اسم می‌برید گرچه اینها یک مفاهیم مشخصی هستند که برای همه مردم اعم از کوچک، بزرگ عوام، عالم و غیر عالم همهٔ اینها مشخص است ولکن حتی خود آن شخص فروشنده و بقال که از این مسائل اطلاع ندارد، گرچه یک صورت ذهنی از این اشیاء و اجناس در ذهن دارد إلاّ اینکه آن صورت ذهنی خود را در یک امر موجود خارجی جستجو می‌کند نه‌اینکه آن صورت ذهنی را بدون آن نوع و صنف و

تعیّن خارجی بخواهد پیدا بکند، یعنی مردم گرچه حتی برای این تصویرات و صورت‌ها یک حقایق متأصلهٔ ذهنیه قائلند ولی در مقام انطباق با اشیاء خارجی آنچه که حرف اول را می‌زند و روی دست آن مطلبی نیست همان تعیّن خارجی و تشخّص خارجی است و همانی است که در آن گونی هست و از آنجا برمی‌دارد و به مشتری می‌دهد، هیچ‌وقت از آن صورت ذهنیِ خود یک کیلو، دو کیلو ماش برنمی‌دارد تا به مشتری بدهد بلکه برای برداشتن و کشیدن، سراغ آن گونی می‌رود که الآن در کنار آن دکان قرار داده است.

منطبَقٌ‌علیه جنس در خارج

پس این جنسی را که الآن فرد عامی در حقایق اشیاء تصویر می‌کند منطبقٌ علیه آن عبارت از نوع، خصوصیت، صنف و تعیّن خارجی اوست آن منطبقٌ علیه او خواهد شد که طبعاً آن منطبقٌ علیه یک امری است که اختصاص به خود او دارد و یک حقیقتی است که قابل سریان و قابل طردِ مسائل در یکدیگر نخواهد بود. حتی هر دانهٔ ماشی که در این گونی هست یک امتیازاتی برای خود دارد که آن امتیازات باعث می‌شود که از آن ماش و دانهٔ دیگر جدا بشود. آن امتیازات عبارت از صرف الوجود است. آن نفسُ الوجود خارجیِ آن دانه است که آن، فرد واقعی این کلی طبیعی و این طبیعت جنسیه است و هیچ فرد دیگری با او در این مسئله شرکت ندارد و همان است که جزئی حقیقی به او گفته می‌شود و تشخّص اختصاص به او دارد.

بنابراین آنچه که ما در تمام عالم از اجناسِ مختلف مشاهده می‌کنیم؛ جمادات، نباتات، وحوش، سماء، ارض و همین‌طور در اشیاء دیگر از اشیاء مجردهٔ دیگر و مشارکاتی که بین آنها می‌بینیم این متشارکات ما، خود اینها در اصل حقیقت متأصلهٔ روی پای خود ایستادهٔ غنی به تکوّن ذاتی خود ندارند و فقط همان جنبهٔ فصلیت آنهاست که آن جنبهٔ فصلیت در صورت آنها ظهور پیدا می‌کند یعنی همان جنبهٔ نوعیت خاصه است در هرکدام از اجناس که آن نوعیت خاصه در ضمن یک فردی تحقق و تکوّن پیدا می‌کند.

علت کنار گذاشتن جنس در تعریف

لذا اشکالی که در اینجا وارد می‌شود و مرحوم آخوند هم نسبت به آن جواب می‌دهند این است که حدود أشیاء همان‌طوری‌که ذکر شد عبارت از واقعیت مشترک و غیرمشترک و متمایز است. چگونه شما این واقعیت مشترک را از دایرهٔ حدّی کنار می‌گذارید و آن را به‌حساب نمی‌آورید و فقط آن جنبهٔ متمایز او را می‌گیرید، بالأخره یک واقعیت خارجی از مشترکاتی با سایر امثال خودش تشکیل شده است و یک متمایزاتی تشکیل شده است. ما نمی‌توانیم آن مشترکات را نادیده بگیریم و صرفاً به آن متمایزات توجه بکنیم، مثل اینکه شما در تعریف انسان به‌طورکلی حیوان را نیاورید، خب به جایش چه چیزی بیاورید؟! آجر بیاورید! وقتی شما حیوان

متحرک بالإراده و ناطق نیاورید بالأخره باید یک چیزی بیاورید که حدّ او را تعریف کند و برای شخص روشن کند.

وقتی شما می‌گویید: این ناطق است، طرف چیزی از این نطق نمی‌فهمد. باید ذهن او را کم‌کم نزدیک کرد و به آن واقعیت خارجیه سوق داد تااینکه در آن مرتبه و نقطهٔ آخر بگوییم: هذا ناطقٌ بگوییم: این جنبهٔ عقلانی اوست که او را از بقیّه متمایز کرده است والاّ همین‌طوری به یک نفر مطلبی را بگویید، او چیزی نمی‌فهمد و متوجه نمی‌شود؛ **«إنّا مَعاشِرَ الأنبیاءِ أُمِرنا أن نُکلِّمَ النّاسَ علی قَدرِ عُقولِهِم.»**[1]

در معنای **«علی قَدرِ عُقولِهِم»** از این کلام مرحوم آخوند یک مطلب عملی نتیجه گرفته می‌شود که مردم را نمی‌توان نسبت به عقاید خود یله و رها گذاشت که هر طور تصور می‌کنند و نیکو می‌پندارند انسان همان را برای آنها گزینش کند، این قانون جنگل می‌شود؛ من دلم این را می‌خواهد، من دلم آن را می‌خواهد، او هم می‌گوید: من دلم او را می‌خواهد. هر کسی یک‌طور می‌پسندد. کسی می‌خواست یک خانه بسازد هر کسی می‌آمد یک نقشه می‌داد! این یکی می‌گفت: حمام را اینجا بگذار! می‌گفت: باشد. آن یکی می‌گفت: اتاق را آنجا بگذار! می‌گفت: باشد. این باشدها را جمع کرد و خانه را که ساخت یک‌دفعه دیدند دستشویی را در وسط هال درآورده است! به او گفتند: چرا این‌طوری کردی؟! گفت: من آراء شما را جمع کردم، اینکه تخصص در دستشویی داشت گفت: دستشویی را این وسط بگذاریم! آنکه تخصص در شکم و آشپزخانه داشت گفت: آن کنار بساز! دیگری گفت: اتاق را این‌طرف بساز! این جمع آراء مختلف، من را به این روز کشانده و این بدبختی را به سر من آورده است که خلاصه نقشه این‌طوری از آب درآمده است!

مذمّت تقلید کورکورانه در قرآن

اگر انسان بخواهد مردم را به حال خود رها کند هر کسی در حال‌وهوای خودش هست، در حال‌وهوای تخیلات و سلیقه‌ها و کیفیت اجراء منویات خودش در جامعه به‌نحو ذهنیات خودش هست و دراین‌صورت دیگر نیازی به پیغمبران، راه‌بران، رهبران، هادیان و امثالهم نیست. چون مردمی که تمام وجود آنها را تقلید و متابعت کورکورانه گرفته است [حریّت و آزادی ندارند] همان‌طور که داریم می‌بینیم و دیدیم و خواهیم دید. آیه قرآن خیلی عجیب است. آیات قرآن، در هیچ‌چیز مثل این قضیهٔ تقلید کورکورانه به ما هشدار نداده است!

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ أَوَ لَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۲۳. معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۳۵:
«به‌درستی که ما جماعت پیغمبران مأموریم که با مردم به میزان عقل‌ها و ادراکات خودشان سخن گوییم.»

وَ لَايَهْتَدُون﴾.[1]

ما آنچه را که پدرانمان گفته‌اند همان را انجام می‌دهیم! خودت این وسط چه هستی؟! خودت این وسط عقلت کجا رفته است؟! بالأخره تو آدمی یا الاغی؟! الاغ که با الاغ فرق نمی‌کند. تازه الاغ اگر یک جا ببیند آن راه [خطرناک است] نمی‌رود. یعنی مبنای تفکر مردم مبنای تقلیدی است. مبنای حریّت و آزادی در انتخاب و اختیار نیست.

در آن آیهٔ دیگر در قضیهٔ حضرت ابراهیم علیه‌السّلام و قضیهٔ حضرت صالح علیه‌السّلام و مشرکین رسول خدا صلّی الله و علیه و آله و سلّم، تمام اینها یک فکر در این جامعه حاکم است و آن فکرِ تقلیدیِ از دیگران است. دیگران این‌طور کردند ما هم این‌طور خواهیم کرد! همان فکر تقلیدی در میان جامعه تا به امروز و از امروز به بعد همین‌طور وجود دارد! چون بقیه این را گفته‌اند ما هم می‌گوییم! چون بقیه این کار را کرده‌اند ما هم می‌کنیم و همین‌طور چون و چون! و همین است فکر تقلیدی که ما را از رسیدن به مطلب، در مطالب احکام و رسیدن به مَغزا و مسائل تکلیفیه باز می‌دارد. چون بقیه به این فتوا داده‌اند ما نمی‌توانیم مخالفت کنیم! چرا نمی‌توانیم مخالفت کنیم؟! چون بقیه ـ سَلَف صالح و عباراتی هم درمی‌آوریم تااینکه مسئله بهتر جا پیدا کند! ـ مثل شیخ این‌طور گفته است، تو چه کسی هستی که در مقابل شیخ می‌خواهی بایستی؟! تو در مقابل علامه و محقق می‌خواهی فتوا بدهی؟! تو درمقابل آن، تو در مقابل این افراد، تو در مقابل این اجماع، تو در مقابل این سیره، ...! تمام اینها چیست؟! همین آیهٔ ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾ است؛ همان تقلید کورکورانه، همان در ما هست! گرچه عمامه سرمان گذاشتیم و ریشمان هم سفید شده و تا اینجا رسیده است ولی آن ماهیتِ تقلید کورکورانه و تبعیت علی‌الأمیال [وجود دارد].

وقتی تو روایت امام صادق علیه‌السّلام را داری، وقتی درقبالت حدیث امام علیه‌السّلام را داری، دیگر آن این را گفته یعنی چه؟! من نمی‌فهمم! محقّق، خدا رحمتش کند و درجاتش را بالا ببرد، مرد بزرگی است فقیه اهل بیت بوده و درجاتش هم بسیار عالی است و مشمول عنایات ائمه هم هست، به من چه مربوط است؟! مگر بنده باید از محقق و علامه و شیخ تبعیت کنم؟! این حالت تقلید در میان ما هم وجود دارد منتها در میان عوام به یک شکل و در میان ما که خودمان را اهل علم می‌دانیم به شکل و به کیفیت دیگر است.

این روح اصلاً پایه ندارد! این مبنا ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾، «إن نُفتی إلّا ما أفتَوا به سَلَفنا»، «إن نَقولُ إلّا ما قال به علمائُنا الماضین»، این جنبه و این فکر، فکری است که در مکتب

---

[1] . سوره بقره (۲) آیه ۱۷۰.

ترجمه: «و چون کفار را گویند: پیروی از شریعت و کتابی که خدا فرستاده کنید پاسخ دهند که ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود. آیا بایست آنها تابع پدران باشند گرچه آن پدران بی‌عقل و نادان بوده و هرگز به حق و راستی راه نیافته باشند؟!» (محقق)

تشیع راه ندارد! این طرف دیوانه شده است و آمده یک کاری کرده است، عین همین قضیه، آن کار را کرده‌اند ما هم می‌کنیم.

علت تشکیل سقیفهٔ بنی‌ساعده

قضیهٔ سقیفهٔ بنی‌ساعده چه بود؟! وقتی که آمدند درست کردند و بعد با اعتراض امیرالمؤمنین مواجه شدند، امیرالمؤمنین آمد سقیفهٔ بنی‌ساعده را با این آیه قرآن زیر سؤال برد. گرچه الآن می‌گویند: از افتخارات اسلام است! الحمدلله حقایق هم تغییر ماهیت جوهری می‌کند ما نمی‌دانستیم حالا دیدیم! تا حالا خیال می‌کردیم این قضیه ننگ اسلام بوده است ولی حالا می‌فهمیم باید از افتخارات اسلام باشد!! بله، ادّله‌ای هم برایش می‌آوریم که یهود در آنجا قصد محو اسلام را داشتند و این باعث شد که جلوی آن مسئلهٔ یهود گرفته بشود و شکست بخورند و یهود نتوانند به مقاصدشان برسند علیٰ کلّ‌حال الآن از افتخارات اسلام است.

امیرالمؤمنین می‌گوید: خیلی خب آمدند سقیفه‌ای تشکیل دادند رأی و فتوا دادند که باید جناب آن آقا بیاید به جای پیغمبر بنشیند خب مغز تو کجا رفته است؟! تو که خودت در جریانِ دوماه و ده روز، هفتاد روز پیش، بودی! در این هفتاد روزی که با پیغمبر بودی دیدی دستم را در جمعیت بالا برد آیا ندیدی؟! ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾! می‌گویند: کاری است که انجام شده است. یا علی! خیلی قضیه را سخت نگیر بگذار برویم! دائم می‌آیی در خانهٔ ما و اعصابمان را خراب می‌کنی و نمی‌گذاری بخوابیم و به مستحباتمان برسیم، بگذار دنبال کارمان برویم! حالا یک کاری انجام شده است! فردا دوباره ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾، پس‌فردا ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾، با همین منطق!

لزوم مراجعه عالم و فقیه اولا بلا اول به قرآن و کلام امام علیه‌السّلام

قرآن و آیات قرآن مربوط به بت نیست! الآن که دیگر بتی وجود ندارد که خدا برای ما بگوید: این بت‌هایی که دارید می‌پرستید! الآن آن بتی که برای ما اهمیت دارد و باید آن را کنار گذاشت همان بت نفسانیات و تمایلات کورکورانه و عامیانه و متحجرانه نفس است که آن مستمراً إلی یوم القیامة وجود دارد و در همه هست. این باید بشکند و ازبین برود. لذا یک عالم شیعی که به‌دنبال امام صادق علیه‌السّلام دارد حرکت می‌کند اولین مطلبی که در ذهنش اولاًبلااول وجود دارد این است امام چه فرموده است؟ سراغ این و آن و کی گفته و کی نگفته نرود، اول سراغ قرآن و کلام امام علیه‌السّلام برود. وقتی که مطلب را از آنجا به‌دست آورد آن موقع برود ببیند که حالا این برداشت در میان جامعهٔ علمی به چه کیفیت بوده است و علماء از این احادیث چه برداشتی کرده‌اند و علماء چه‌کار کرده‌اند.

مرحوم پدر ما ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ می‌گفتند که ما در نجف، درس مرحوم آقا سید محمود شاهرودی می‌رفتیم و می‌گفتند: اتفاقاً ایشان مرد دقیقی بود و از نقطه‌نظر دقت بر آقای خوئی ترجیح داشت و در همین بحث صلاة جمعه ـ که طبع شده ـ می‌گفتند: وقتی ایشان ادلّه را نگاه کرد تمام ادلّه به اینجا رسید که نماز جمعه در زمان غیبت واجب است ولی در زمان غیبت باید در تحت نظر حکومت اسلام باشد و نماز جمعه واجب است و اختصاصی به زمان ظهور و حضور امام ندارد. وقتی همه تمام شد یک‌دفعه ایشان شروع کرد به اینکه گرچه حکم مسئله به روایات است اما دست برداشتن از اجماعِ فلان و اتفاق و سیره‌ای که بر این بوده و علماء و اینها، احتیاط این است که ما صلاة ظهر را واجب بدانیم و نسبت به او قائل به احتیاط بشویم و این را مختص به زمان ظهور و اینها بدانیم. اینجا می‌گفتند: یک‌دفعه ما داغ شدیم گفتیم: یعنی چه؟! شما دارید خود ادلّه را ذکر می‌کنید و بعد دیگر دست برداشتن یعنی چه؟! لعلّ اینکه آنها به دلیلی ظفر پیدا کرده باشند و در آن فضا چه بودند، لعلّ اینکه آنها در آن موقع به مطالبی رسیده بودند که ما نرسیدیم! لعلّ لعلّ ندارد، اگر مطلبی بود در روایت می‌آمد! روایت در اینجا گفته شده است و در این کتاب سیصد صفحه‌ای این لیت و لعلّ می‌آمد. آخر همین‌طوری ما شکمی که نمی‌توانیم فتوا بدهیم! لعلّ اینکه در آن موقع یک مسئله بود! روایت امام صادق علیه‌السّلام چطور با لعلّ کنار نرفته است؟! شما الآن روایت در وسائل و مجامع روائی و حدیثی پیدا می‌کنید چطور شد آن لعلّ لعلّها ازبین رفت؟! شاید بوده است! اگر شاید بوده خب آن فقیه می‌آورد! می‌گفت: ما به این دلیل به این روایت ترتیب اثر نمی‌دهیم به‌خاطر این قرینه‌ای که در اینجاست؛ قرینهٔ صارفه است. خیلی خب روی چشممان، پس چرا ذکر نکرده است؟! فقط استنباط من این است! استنباط شما این است استنباط بنده این نیست! با این که نمی‌شود آدم فتوا بدهد براساس اینکه سیره بر این بوده است.

حرف امام علیه‌السّلام حرف از مقام عصمت

روایتی که از امام رضا علیه‌السّلام در بحث حج آمده است واقعاً خیلی مسئلهٔ بسیار معجبی بود! مُعجب از اینکه آدم تعجب می‌کند که چطور کسی می‌تواند اسم خودش را فقیه بگذارد و از این مطالب سرسری رد بشود. امام علیه‌السّلام تصریح می‌کند بر اینکه استطاعت فقط اختصاص به زاد و راحله ندارد.[1] ما صاف این روایت را کنار گذاشته‌ایم! آیا امام علیه‌السلام به همان ادلّهٔ تصدیق خبر واحد این روایت را فرموده است یا نفرموده است؟! آقا بگو امام علیه‌السلام نفرموده است دیگر قضیه روشن می‌شود. اگر فرموده قصدش چه بوده است؟ تقیّه بوده! کجایش تقیّه است؟! آیا نسبت به کسی بوده که حجش را رفته است؟ امام می‌فرماید: حجة

[1] . عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۹۹.

الإسلام! نمی‌فرماید: حج مستحبی! آن کسانی که می‌آیند و توجیه می‌کنند؛ امثال مرحوم شیخ طوسی که روایت امام را این‌طور توجیه می‌کنند آیا متوجه این قضیه شدند که با حرف‌های امام علیه‌السّلام نمی‌توانند شوخی کنند؟! با سایر حرف‌ها شوخی کنند عیب ندارد سایر حرف‌ها حرف‌هایی نیست که [از مقام عصمت باشد]. حرف امام علیه‌السّلام حرف از مقام عصمت است شوخی ندارد! یعنی چه؟! مثل حرف بنده نیست که از روی بخار معده بلند شود و اسمم را همه چیز بگذارم! حرفی است که از مقام عصمت برخواسته و این حرف، معصوم است. یا بقیهٔ حرف‌ها را کنار بگذار یا اگر نمی‌توانی کنار بگذاری باید بین اینها جمع کنی.

ما می‌بینیم این مسئلهٔ ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾ الآن در مسائل علمی ما رسوخ پیدا کرده است، نه الآن یعنی از سابق! بله، افرادی این وسط پیدا می‌شدند که اینها از یک حریّت نسبتاً قابل توجهی برخوردار بودند گرچه آنها هم با یک ترس و لرزهایی مطالب را مطرح می‌کردند ولی آزاد بودند. همین قضیه یک برهه‌ای بگذرد، ده سال یا بیست سال بگذرد خودش می‌شود یک واقعهٔ خارجی و دیگر نمی‌شود رویِ آن صحبت کرد. همین تغییر و تحوّل که در اینجاست.

لزوم بررسی حوادث با عقل و فهم بدون تقلید کورکورانه

نکته‌ای که در اینجاست و این قضیه خیلی برای ما موجب دقت است این است که هیچ‌گاه به یک واقعه و به یک حادثه از دیدگاه یک فردی که عقل و فهم و احساس خود را کنار گذاشته و صرفاً در این گزینش و در این انتخاب، عقل و فهم و احساس دیگران را جایگزین کرده و با این جایگزینی دارد به مسئله و واقعه نگاه می‌کند، نگاه نکنیم.

من از سابق این‌طور نبودم، از الطاف خداوند به من این بود که من در این فضاها هیچ‌وقت نبودم. حتی از افرادی که انحرافات اعتقادی داشتند مطالبی می‌شنیدم [دقت می‌کردم] حتی اگر مرحوم پدر ما ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وقتی مطالبِ انتقادی می‌گفتند خودم می‌خواستم ببینم مثلاً نکته و مسئله چیست. یا محدودهٔ انتقاد چیست؛ آیا صددرصد قضیه است یا سی‌درصد یا چهل‌درصد است. همیشه دنبال این بودم که خودم به مطلب برسم و با یک پیش‌داوری نرسم و چه‌بسا متوجه می‌شدم که مسئله این‌طور نیست یعنی این نویسنده اصلاً در مقام بیان این مطلب نبوده است یا مسئله‌اش قابل توجیه است. نه به این کیفیتی که مطالب بیان و نقل شده است! امروزه می‌بینیم که اصلاً دنیا طور دیگر است افراد یک قسم دیگر هستند و مسائل یک طور دیگر است. شخص آمده راجع به فلسفه و وحدت وجود و موجود دارد حرف می‌زند اصلاً نمی‌داند وحدت را به «ح» حوله می‌نویسند یا «ه» هویج! بعد هم می‌گوید که فلانی این است و فلانی آن است و شروع می‌کند هزارتا بد و بیراه به این و آن گفتن! اگر از او بپرسی یک کلمه نمی‌تواند جواب بدهد.

همین دیگران این‌طور گفته‌اند، ما هم بگوییم! هیچ فرقی بین تو و بقیه نیست فقط عمامه سرت گذاشتی! عمامه را بردار، بین این و آن چه تفاوتی هست؟! خدا مرحوم آقا سید مهدی روحانی را رحمت کند، آدم منصفی بود. اهل فلسفه نبود ولی آدم فاضلی بود. یک روز پدر ما قم آمده بود و ایشان آمد برای دیدن پدر ما و من هم در آنجا بودم. رو کرد به مرحوم پدر ما و گفت که این مسئلهٔ وحدت وجودی که می‌گویند این قضیه چیست؟ این را برای ما توضیح بدهید که ما بفهمیم این چیست. تقریباً نیم‌ساعتی بیشتر ـ بعد دیگر البته من در وسط صحبت رفتم دوباره آمدم ـ مرحوم پدر ما این قضیه را توضیح دادند که مسئلهٔ وحدت وجود این است؛ مشترکاتی داریم و متمایزاتی داریم و اصل حقیقت همهٔ اشیاء به آن جنبهٔ وجودی برمی‌گردد و ماهیات همه حدود آن جنبهٔ وجودی هستند. خلاصه راجع به این قضیه مقداری صحبت کردند و بعد وقتی مسئله را تمام کردند [مرحوم آقا سید مهدی روحانی] گفت: اینکه چیزی بدی نیست که ما دیده بودیم.

ایشان گفتند: بله، ما هم که نگفتیم که بد است. این را برای شما بد آمدند توضیح داده‌اند! [مرحوم آقا سید مهدی روحانی] گفت: اینکه حرف خوبی است. همین حرف خوب را یک الاغ نمی‌فهمد و یک طور دیگر مطرح می‌کند. چطور همین آقایی که چهارده یا پانزده سال در فلسفه و عرفان بود مثل پدر ما این را فهمید درحالی‌که همین نماز را می‌خواند همین روزه را می‌گیرد همین آدم زیارت می‌رود همین آدم حج انجام می‌دهد همین آدم دارد عبادات را انجام می‌دهد از تو هم بهتر انجام می‌دهد. فقط تو یکی در این شریعت آدم هستی و بقیه [آدم نیستند]؟!

همین آقایی که اهل فلسفه نبود وقتی برایش توضیح داده می‌شود واقعاً می‌پسندد و به همان میزان خودش ادراک می‌کند و تصدیق و تحسین می‌کند. [نمی‌گوید که] اینها بت پرست شدند و خروج از ملت و دین پیدا کردند. چرا ما باید در یک تحصّر و در یک تعصّب خودمان را گرفتار کنیم تااینکه نتوانیم به آن مطلب برسیم. این مسئلهٔ ﴿بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ﴾ جامعهٔ علمی ما را گرفته است، قضیه این است! این مسئله اگر در نفس یک طالب علوم دینی حل بشود دیگر مشکلی باقی نمی‌ماند و همه چیز دیگر حل خواهد شد و همه چیز دیگر جایگاه اصالی و اساسی خودش را پیدا خواهد کرد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: وقتی که شما به خارج نگاه می‌کنید طبعاً یک مشترکاتی را خواهید دید و شما باید متوجه این قضیه باشید که آن مشترکاتی که الآن در خارج وجود دارند آن مشترکات و آن اجناس طبیعی از خودشان هویت خارجی ندارند و هویت خارجی این اجناس در خارج، همان صورت نوعیهٔ آنهاست. همان است که الآن آن حقیقت تعیّنی خارجیه به آن بستگی دارد منتها ما وقتی که نگاه می‌کنیم در این نگاه کردن ما یک مسائلی در ذهن به‌وجود می‌آید؛ یک مشترکاتی به‌وجود می‌آید و یک متمایزاتی به‌وجود می‌آید. می‌بینیم این آقا در اینجا آمده است ایشان دارد نگاه می‌کند و آن‌هم دارد به ما نگاه می‌کند، چرا نگاه می‌کنید؟! مگر تحفهٔ

نطنز هستیم؟! یکی‌یکی نگاه می‌کنند خیال می‌کنند ما چه داریم می‌گوییم! پس معلوم است اینها در این مسئله یک امر مشترک دارند بعد نسبت به مطالبی که گفته می‌شود واکنش‌ها، همه واکنش‌های واحدی است؛ از اینجا استفاده می‌کنیم که یک اشتراکی هم در اینجا وجود دارد. بعد وقتی که نوبت سؤال می‌شود از یکی‌یکی افراد سؤال می‌شود می‌بینیم هر کسی یک‌طور جواب داد؛ این یک طور جواب آدم را می‌دهد آن یک طور دیگر جواب می‌دهد اینجا می‌فهمیم یک متمایزاتی اینجا پیدا شد. در آن رفتار و مسائل ظاهری مشترکاتی بود؛ گوش دادن مشترک بود، دیدن مشترک بود، فکر کردن مشترک بود. بی‌فکر که نمی‌شود! آدم بدون اینکه فکر کند [می‌تواند حرف بزند]؟! گرچه امروزه می‌شود! خیلی چیزها می‌شود! بدون فکر آدم یک چیزهایی می‌گوید بعد می‌نشیند می‌گوید: این چه بود که من گفتم؟! بعد که تازه می‌فهمد غلط است نمی‌رود بگوید: من غلط کردم! می‌آید آن حرف خودش را توجیه می‌کند.

خلاصه این مشترکات الآن وجود دارند ولی یک مسئله وجود دارد و آن اینکه آیا آن کیفیت و برداشتی که در اینجا شده در همه یکسان است یا نه؟ نگاه می‌کنیم می‌بینیم بعضی‌ها برداشتشان مشترک است بعضی‌ها برداشتشان متفاوت است، اینجا می‌فهمیم که آن مسئلهٔ برداشت یک حقیقتی ماوراء آنچه هست که ما تابه‌حال مشاهده می‌کردیم و آن باید یک منشئی داشته باشد و بعد وقتی راجع به آن برداشت دقت می‌کنیم می‌بینیم این برداشت عبارت از نفس خود آن شخص است که آن نفسش یک واقعیتی است که آن واقعیت، افراد دیگری را در درون خود جا نمی‌دهد، آن واقعیت را جا نمی‌دهد. این مسئله ما را می‌کشاند به این نکته که آن شخصیت و هویت آن فرد خارجی عبارت از همان خصوصیتی است که این مطالب از آن خصوصیت، نشئت می‌گیرد. مطلب ادامه دارد تتمه‌اش برای بعد باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد